



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال پنجم • شماره سوم • پاییز ۱۴۰۱
Quarterly Journal of Moral Studies

Vol. 5, No. 3, Autumn 2022



نقش ارزش‌ها

در علم اقتصاد و در تعیین «واقعیت»

محمود دهقانی

10.22034/ethics.2023.50596.1584

چکیده

مسائل بنیادین در علوم مختلف و از جمله در اقتصاد است که ترابط آنها ناخواسته مغفول واقع شده و یا به عمد با اهدافی نظیر ترویج سکولاریسم یا تداوم سلطه اقتصاد سرمایه‌داری نادیده گرفته می‌شود. هنوز این باور در میان برخی از صاحب‌نظران وجود دارد که ارزش‌ها هیچ نقشی در علم اقتصاد یا در تعیین «واقعیت» نداشته و در بطن نظریه‌های علمی گنجانده نشده‌اند و خارج از قلمرو عینیت هستند. پژوهش حاضر بر این مبنا استوار شده که نمی‌توان تحقق اقتصاد فارغ از ارزش را پذیرفت. به تعبیر روشن‌تر، تفکیک گزاره‌های اثباتی از گزاره‌های هنجاری، نه ممکن است و نه مطلوب. از نقطه نظر کاربردی نیز این تفکیک نادرست است و پیامدهای ناگواری دارد. در این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته، مسیرهای مختلف ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی اقتصاد، تبیین شده و تلاش شده تا برخی از لوازم و تبعات این تفکیک، مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها

اقتصاد اثباتی، اقتصاد هنجاری، رابطه اخلاق و اقتصاد، واقعیت عینی، اقتصاد اسلامی.

* دکتری اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. | asemanha41@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۳۰ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۴/۳۱

■ دهقانی، محمود. (۱۴۰۱). نقش ارزش‌ها در علم اقتصاد و در تعیین «واقعیت». فصلنامه اخلاق پژوهی. ۵(۱۶)،

doi: 10.22034/ethics.2023.50596.1584 .۸۴-۵۵

تفکیک اقتصاد اثباتی از هنجاری شاید در نظر نخست امری فاقد ارزش و نزاعی بی حاصل تلقی شود، اما اگر به پیامدها و ثمرات آن توجه شود، می توان گفت این بحث یکی از مباحث مهم است که به اندازه کافی به آن پرداخته نشده است؛ گرچه برخی معتقدند تفاوت میان مسائل اثباتی و هنجاری به ارسطو و تفکیک میان قوای سه گانه عقل باز می گردد (یونگر، ۱۳۸۶، ج ۲۶، ص ۱۵۰). به باور بسیاری از اقتصاددانان و فلاسفه، هیوم^۱ نخستین کسی است که در رساله طبیعت انسانی خود میان «باید» و «هست» تفکیک قائل شده است و این تفکیک به دوگانگی واقعیت - ارزش^۲ یا گیوتین هیوم^۳ معروف است. بنا به تفسیر و تقریر رایج او بیان می کند که استدلال های فلاسفه اخلاق بر مغالطه بنا شده است؛ زیرا در نتیجه استدلال های اخلاقی مفهوم «باید» وجود دارد، حال آنکه این مفهوم در هیچ کدام از مقدمات استدلال موجود نیست و مقدمات استدلال بر «هست» ها استوار است. به باور او، استدلال از «هست» بر «باید» و برقراری ارتباط منطقی میان گزاره های اثباتی و هنجاری نوعی مغالطه است (وارنوک، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۸).

از منظر هیوم، گزاره های اثباتی ناظر به عالم واقع اند و گزاره های هنجاری ناظر به مقوله ارزش ها. گزاره های اثباتی با روش تجربی به دست آمده و جهان شمول هستند؛ حال آن که گزاره های ارزشی به خاطر تجربی نبودن، خاصیت علمی ندارند.

در علم اقتصاد، ایده جدایی اقتصادی اثباتی از هنجاری را می توان به ناسائو ویلیام سینیور^۴ و جان استوارت میل^۵ نسبت داد. سینیور، معتقد بود که وظیفه اقتصاددانان شناسایی و توصیف قوانین عام است؛ نه توصیه و قضاوت ارزشی. او چهار اصل را بیان کرد تا اقتصاددانان بر اساس آن علم اقتصاد اثباتی محض را بنیان بگذارند: ۱. کسب بیشترین مطلوبیت با کمترین تلاش؛ ۲. افزایش جمعیت؛ ۳. بازدهی صعودی صنعت؛ ۴. بازدهی نزولی کشاورزی. سینیور معتقد بود پیروی از این اصول می تواند اقتصاد را از هر گونه اندیشه های اخلاقی و عاطفی جدا و مبرا کند (ژید و ریست، ۱۳۹۶، ج ۵، ص ۵۵۹).

نخستین کسی که در عمل میان اقتصاد اثباتی به عنوان «اقتصاد آن چه هست» و اقتصاد



1. David Hume (1711 - 1776)
 2. fact-value dichotomy
 3. Hum's Guillotine.
 4. Nassau William Senior (1790 - 1864)
 5. John Stuart Mill (1806 - 1873)

هنجاری به عنوان «اقتصاد ارزش‌ها» تفکیک کرد، جان نویل کینز^۱ - در سال ۱۸۹۱ میلادی - بود. پیش از او، اقتصاد اثباتی به معنای مطالعه علم اقتصاد و اقتصاد هنجاری به معنای سیاست عملی بود. جان نویل کینز - تحت تأثیر پوزیتیویسم منطقی - این مرزبندی را از بین برد و تفکیک این دو را از سنخ دوگانگی واقعیت - ارزش معرفی کرد (Blaug, 1980. Vol 1. p. 210).

پوزیتیویسم منطقی به علت خود متناقض بودن به سرعت فروپاشید؛ زیرا این مکتب مدعی بود صدق و کذب قضایا، یا با منطق قابل تبیین است یا با تجربه. به نظر آنان یک گزاره تنها در صورتی معنادار است که بتوان صدق یا کذب آن را با تجربه اثبات کرد. خود این ادعا غیر قابل آزمون بود و مطابق این اصل بی معنی تلقی می‌شد (فناپی اشکوری، ۱۳۶۹، ج ۳۴، ص ۱۰۱). با وجود این، اقتصاد به پوزیتیویسم منطقی پناه داده و این دوگانگی را ادامه داد؛ با این بیان که یکی از اصول بنیادین پوزیتیویسم منطقی توسط اکثر اقتصاددانان پذیرفته شد و آن این است که اقتصاد یک «علم اثباتی» است یا باید به یک علم اثباتی تبدیل شود که در آن از داوری‌های ارزشی پرهیز می‌شود (Noko, 2014. Vol 66. p. 33). متأسفانه در اثر رسوخ انگاره دوگانگی، هنوز برخی صاحب‌نظران بر این باورند که ارزش‌ها هیچ نقشی در علم اقتصاد یا در تعیین «واقعیت» ندارند؛ ارزش‌ها در نظریه‌های اقتصادی گنجانده نشده‌اند و خارج از قلمرو عینیت هستند. هدف این پژوهش، نشان دادن این واقعیت است که تفکیک اقتصاد اثباتی و هنجاری، نه ممکن است و نه مفید.

پیشینه پژوهش

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، این بحث در اقتصاد متعارف از پیشینه گسترده‌ای برخوردار است و فراز و نشیب بسیاری را تجربه کرده است. اندیشمندان اقتصاد اسلامی کمتر به دوگانه اثباتی - هنجاری و قابلیت تفکیک آن پرداخته‌اند. در اینجا به صورت مختصر برخی از پژوهش‌های مرتبط با این موضوع را مرور می‌کنیم:

۱. محمد انس زرقا در مقاله «روش‌شناسی اقتصاد اسلامی» (۱۳۸۲) با یک مطالعه تطبیقی میان اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف، علم اقتصاد را به عنوان یک علم اجتماعی دارای سه بخش اساسی پیش فرض‌ها، داوری‌های ارزشی پژوهشگر و بخش اثباتی معرفی می‌کند و

1. John Neville Keynes (1852 – 1949)



بیان می‌کند که ارزش‌ها از چهار مسیر (انتخاب پیش فرض‌ها، انتخاب موضوع، انتخاب متغیرها و انتخاب روش‌ها و معیارها) به تحلیل اقتصادی وارد می‌شوند. تمایز تحقیق حاضر نسبت به مطالعه بیان شده در این است که در مطالعه انس زرقا، موضوع تفکیک گزاره‌ای اثباتی از گزاره‌های هنجاری مطرح نشده است.

۲. صادق بختیاری در مقاله «اقتصاد اثباتی، اقتصاد هنجاری و اقتصاد اسلامی» (۱۳۷۹) پس از تبیین اقتصاد اثباتی و هنجاری، این دو را تفکیک‌ناپذیر دانسته و مدعی می‌شود که حتی علوم تجربی نیز هنگامی که در محیط اسلامی پرورش می‌یابند، متفاوت از همان علم در محیط غیر اسلامی خواهند بود (بختیاری، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷). در این مطالعه، بحث روش‌های مختلف ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی مورد بررسی قرار نگرفته است و بر همین اساس، با تحقیق حاضر متفاوت است.

۳. حسن آقائیزی در مقاله «روش‌شناسی تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری و بازنگری آن در راستای نظریه پردازی علم اقتصاد اسلامی» (۱۳۸۹) بیان می‌کند که در هر نظام اقتصادی، ارزش‌های ذاتی و اخلاقی نوع سیاست‌های اقتصادی آن نظام را تعیین می‌کنند و سپس با توجه به واقعیت‌های اقتصادی جامعه و بایدهای ابزاری موجود، فعالیت‌ها و اهداف اقتصادی شکل می‌گیرند. جنبه تمایز تحقیق حاضر با مطالعه آقائیزی این است که در مطالعه یاد شده، وجود ارزش‌های ذاتی و اخلاقی در اقتصاد را به صورت پیش فرض در نظر گرفته است؛ در حالی که در تحقیق حاضر، ابتدا بحث تفکیک‌ناپذیری گزاره‌های اثباتی از گزاره‌های هنجاری - به لحاظ کاربردی و امکان - تبیین شده و سپس مسیرهای مختلف ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی اقتصاد تبیین شده است.

۴. محمد جواد توکلی در مقاله «تحلیل انتقادی دوگان اثباتی و هنجاری در اقتصاد بر اساس آراء شهید صدر» (۱۳۹۷- الف) بیان می‌کند که دوگانه «اقتصاد اثباتی - هنجاری» با وجود برخی تفاوت‌ها، شباهت بسیار زیادی با دوگان «مذهب اقتصادی - علم اقتصاد» دارد که شهید صدر معرفی کرده است. وی در مقاله «بررسی امکان‌پذیری تمایز اقتصاد اسلامی اثباتی و هنجاری» (۱۳۹۷- ب) تفکیک میان اقتصاد هنجاری و اثباتی اسلامی را به دلیل داشتن کارکردهای متفاوت، پذیرفته و این دو را شاخه از علم اقتصاد اسلامی می‌داند که به یکدیگر وابستگی دارند و در تعامل با یکدیگر به سامان‌دهی فعالیت‌های اقتصادی و دستیابی به اهداف نظام اقتصادی اسلام کمک می‌کنند. تمایز مطالعه حاضر نسبت به مطالعه توکلی این

است که در مطالعه یاد شده، بحث تفکیک میان اقتصاد هنجاری و اثباتی اسلامی را پذیرفته؛ در حالی که در مطالعه حاضر - به صورت کلی و نه تنها اقتصاد اسلامی - بحث تفکیک گزاره‌های اثباتی از گزاره‌های هنجاری به لحاظ کارکردی و امکانی رد شده است.

۵. منان در مقاله «اقتصاد اسلامی به مثابه یک علم اجتماعی: برخی مسائل روش‌شناختی» (۱۹۸۳م) به دنبال این است که ثابت کند اقتصاد اسلامی را می‌توان به عنوان یک علم اجتماعی در نظر گرفت. همچنین در این مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که تفاوت بین اقتصاد اثباتی و هنجاری در علم اقتصاد اسلامی فاقد اهمیت است (Mannan, 1983, vol. 1, pp. 41-50). در مطالعه منان، بحث تفاوت بین اقتصاد اثباتی و هنجاری در علم اقتصاد اسلامی به عنوان یک موضوع فاقد اهمیت مطرح شده؛ در حالی که در تحقیق حاضر ثابت می‌شود که بحث عدم تفکیک گزاره‌های اثباتی از گزاره‌های هنجاری و متعاقب آن مسیرهای مختلف ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی اقتصاد، موضوع مهمی است و در نظر گرفتن این تفکیک، می‌تواند پیامدهای مهمی داشته باشد.



مفهوم اقتصاد اثباتی و هنجاری

اصطلاحات «اثباتی» و «هنجاری» معانی گوناگونی دارند، اما برای رعایت اختصار، رایج‌ترین معنای آن را به صورت کوتاه ذکر می‌کنیم. مراد از «گزاره اثباتی» گزاره‌ای است که فقط به رابطه عینی و واقعی میان دو متغیر می‌پردازد و هیچ دلالتی بر مطلوب بودن آن دو یا یکی از آنها ندارد. به عنوان مثال، گزاره «اجرای سیاست‌های انبساطی موجب کاهش رکود می‌شود» یک گزاره اثباتی تلقی می‌شود. شاید برخی از صاحب‌نظران اقتصاد بر این نکته تأکید داشته باشند که گزاره‌های اقتصاد اثباتی باید آزمون‌پذیر باشند؛ اما واقعیت این است که در این تقسیم، اثباتی به معنای قابلیت آزمون تجربی نیست؛ بلکه گزاره‌های اقتصاد اثباتی می‌تواند ساخته‌های ذهنی محض باشد؛ به گونه‌ای که بعضی از آن‌ها حتی متناظر عملیاتی نداشته باشد (مک‌لاپ، ۱۳۸۱، ج ۳۱، ص ۱۶۸).

به همین ترتیب، «گزاره‌های ارزشی» به گزاره‌هایی گفته می‌شود که شامل «باید» و «نباید» هستند و بر مطلوب بودن یا نامطلوب بودن یکی یا هر دو متغیر دلالت دارند. گزاره‌های ارزشی خود بر دو قسم‌اند: گاهی می‌توان آن گزاره‌ها را در قالب یک گزاره اثباتی بیان کرد که در آن صورت به آن «گزاره هنجاری ابزاری» یا «باید ابزاری» گفته می‌شود. به عنوان مثال، گزاره «برای کاهش رکود باید سیاست انبساطی اجرا کرد» یک گزاره هنجاری ابزاری است که می‌تواند به

صورت اثباتی «اجرای سیاست‌های انبساطی موجب کاهش رکود می‌شود» نیز بیان شود و مراد این است که یک ابزار برای کاهش رکود، اجرای سیاست‌های انبساطی است. نوع دوم گزاره‌های هنجاری و ارزشی مواردی است که نمی‌توان آنها را در قالب یک گزاره اثباتی بیان کرد که در آن صورت «گزاره هنجاری ذاتی» یا «باید ذاتی» گفته می‌شود. به عنوان مثال، گزاره‌ای مانند: «در توزیع درآمد باید عدالت مراعات شود» یک گزاره هنجاری ذاتی است؛ زیرا هدف از این باید ذات آن است نه این که ابزاری باشد برای رسیدن به هدفی دیگر (نظری، ۱۳۸۹، ج ۶۴ و ۶۵، ص ۳۶-۳۷). این دست از گزاره‌ها ضوابط معیارهای اخلاقی هستند و بیان می‌کنند که چه چیزی خوب و چه چیزی بد است (مک‌لاپ، ۱۳۸۱، ج ۳۱، ۱۵۷). با این بیان، گزاره‌های هنجاری ذاتی در حوزه اخلاق هنجاری واقع می‌شوند؛ زیرا موضوع اخلاق هنجاری، بررسی امور خوب و بد و تعیین اعمال درست و نادرست است (پالم، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۶).

بررسی امکان تفکیک اقتصاد اثباتی و هنجاری

دوگانه اثباتی - هنجاری یکی از مناقشات معروف میان اقتصاددانان است؛ برخی این دورادو شاخه از یک علم برمی‌شمارند؛ در حالی که برخی دیگر اقتصاد هنجاری را غیر علمی معرفی می‌کنند (نظری، ۱۳۸۹، ج ۶۴ و ۶۵، ص ۳۸). در سایه پیشرفت حیرت‌انگیز علوم طبیعی و روش تجربی، هدف از این تفکیک این بوده است که بخش اثباتی اقتصاد را همانند علوم طبیعی جهان‌شمول و ناظر به واقع معرفی کنند. اندیشمندان رشته‌های دیگر علوم انسانی نیز تلاش کرده‌اند تا رویکردی اثباتی در پیش بگیرند.

امیل دورکیم^۱ - جامعه‌شناس معروف - نیز توصیه می‌کند که جامعه‌شناسی به عنوان یک علم، نباید به قضاوت‌های ارزشی آلوده شود (Durkheim, 1982, vol. 1, pp. 72-74) ماکس وبر^۲ نیز بر تفکیک بدون قید و شرط واقعیت‌های تجربی از ارزیابی این واقعیت‌ها تأکید می‌کند (Weber, 1949, vol. 1, pp. 1-47). در واقع، کسانی همچون دورکیم و وبر، امکان ورود و دخالت ارزش‌ها در حوزه علوم انسانی را می‌پذیرند، اما این پدیده را نامطلوب ارزیابی کرده و معتقدند که می‌توان میان این دو تفکیک کرد و مانع دخالت ارزش‌ها در حوزه علوم انسانی شد. در پاسخ به این

1. Émile Durkheim (1858 – 1917)

2. Max Weber (1864 – 1920)

پرسش که آیا اقتصاد اثباتی و هنجاری از یکدیگر قابل تفکیک‌اند یا خیر، دو نظریه وجود دارد: گروهی از اقتصاددانان بر این باورند که این تفکیک امکان‌پذیر است؛ با این تفصیل که اقتصاد هنجاری و بایدهای ارزشی اهداف اقتصادی را تعیین می‌کنند و بایدهای ابزاری برای تحقق این اهداف به کار می‌روند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۴۸). بدین ترتیب، قلمرو اقتصاد اثباتی و هنجاری از یکدیگر جداست. علم اقتصاد دارای ماهیت اثباتی و همیشه به دنبال تبیین واقعیت‌ها و هست‌ها و متغیرهای عینی اقتصاد است، سپس بر مبنای شناخت این واقعیت‌ها، گزاره‌های هنجاری ابزاری شکل می‌گیرد. به عنوان مثال، ابتدا رابطه واقعی میان رکود و سیاست‌های انبساطی کشف می‌شود، سپس اقتصاددان - بر اساس این شناخت - می‌گوید برای خروج از رکود باید سیاست انبساطی را اجرا کرد که این باید از نوع «باید ابزاری» است. علم اقتصاد که در اینجا به کار گرفته می‌شود، از نوع علم تحقیقی است و مانند علوم طبیعی (نظیر فیزیک و شیمی) در همه جوامع یکسان است.

در نقطه مقابل، گروهی دیگر از اندیشمندان اقتصادی معتقدند که تفکیک اقتصاد اثباتی از اقتصاد هنجاری ممکن نیست؛ زیرا گزاره‌های اثباتی محض که خالی از امور ارزشی باشد اصلاً وجود ندارند (میردال، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۹). از نظر برخی از اندیشمندان اسلامی نیز همه علوم، حتی علوم طبیعی نیز در بردارنده مفاهیم ارزشی هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸).

عدم انحصار علم اقتصاد در گزاره‌های اثباتی

بر اساس اعتقاد هیوم و پیروان او که محدوده امور واقع را از محدوده ارزش‌ها جدا دانسته و استنتاج بایدها از هست‌ها را ناممکن می‌دانند و به بیان دیگر، قائل به وجود شکاف منطقی بین «بایدها و نیایدها» و «هست‌ها و نیست‌ها» هستند؛ کلیه علوم و از جمله علم اقتصاد بایستی مانند علوم طبیعی، از جمله فیزیک، فارغ از ارزش‌ها تنها به مطالعه، توصیف و تبیین «هست‌ها و نیست‌ها» پردازد و بر این اساس، کلیه گزاره‌های علوم و از جمله نظریات مصرف در علم اقتصاد نیز تنها در صورت اثباتی بودن، علمی و معنادار خواهند بود، ولی این نظریه از سه جهت قابل مناقشه است:

۱. عدم امکان تحقق علم اقتصاد بدون ارزش‌ها

هر چند دیدگاه حاکم در میان اقتصاددانان این است که علم اقتصاد صرفاً باید اثباتی باشد



(شیلاسی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۹) و از همین رو، بسیاری از اقتصاددانان مانند جان استوارت میل^۱، لیونل رابینز^۲ و ... - به پیروی از دیدگاه هیوم - اصرار بر پالایش علم اقتصاد از بایدها و ارزش داوری‌ها دارند. با این حال، پرسشی که قبل از پذیرش این دیدگاه مطرح می‌شود این است که آیا اساساً وجود علم اقتصاد صرفاً اثباتی امکان‌پذیر است. واقعیت این است که در امکان تحقق علم اقتصاد فارغ از ارزش‌ها مناقشات زیادی وجود دارد.

به عبارت دیگر، اقتصاد نئوکلاسیک یا اقتصاد ارتدکس^۴ معتقد است که چون اخلاق در وادی اهداف و آرمان‌ها و ارزش‌ها سیر می‌کند و اقتصاد در وادی علم و تکنیک و امور ملموس در حرکت است، اصولاً این دو، با هم پیوند ندارند و اقتصاد مستقل از بدنه‌های اخلاقی و ارزش است. اما به نظر می‌رسد این نگرش از شکنندگی بالایی برخوردار بوده و نمی‌تواند توجیه قانع‌کننده‌ای برای بسیاری از واقعیات زندگی اجتماعی ارائه کند. از همین رو، صاحب‌نظران اقتصاد دینی عقیده دارند که قرائت ارتدکس نئوکلاسیک از اقتصاد، سازش کافی با ارزش‌ها و ادیان و عقاید مردم ندارد و جنبه مکانیکی دارد و بر خلاف آن نهادها، سنت و اخلاق و آداب دینی روی رفتار اقتصادی تأثیر می‌گذارند. از این رو، ارائه قرائت دینی از اقتصاد، می‌تواند ضمن حفظ عقلانیت گسترش یافته، نه صرفاً ابزاری، ارزش‌ها و عقاید مردم را نیز مورد محافظت قرار دهد و حتی در حوزه اقتصاد غیر دینی و متعارف نیز به اعتقاد بسیاری از اقتصاددانان بزرگ، تحقق علم اقتصاد فارغ از ارزش‌ها ناممکن است (دادگر، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۳-۵۶۵).

1. John Stuart Mill (1806-1873)

2. Lionel Robbins (1898-1984)

۳. تا زمان رابینز، اقتصاد از فروع اخلاق دانسته می‌شد. ممکن بود اقتصاددانان صرفاً بر مسایل علمی متمرکز شوند، اما بر این امر واقف بودند که فلسفه وجودی اقتصاد، خدمت به اخلاق است، اما رابینز با پیوند دادن و تعریف تمایز اثباتی-هنجاری بر مبنای تمایز واقعیت-ارزش، اقتصاد و اخلاق را در دو جهان جدا قرار داد. رابینز، ادبیات تمایز واقعیت - ارزش را با تفکیک اثباتی - هنجاری درآمیخت و در این فرایند، گستره و ماهیت بحث اثباتی - هنجاری را یکسره تغییر داد.

۴. ارتدکس (orthodox) در مقابل وژه دگراندیشانه (heterodox) بوده و در مفهوم دینی به معنای «صاحب عقیده درست» و «راست‌آین» است. در مفهوم غیر دینی به معنای مرسوم و سنتی است و از همین رو، دیدگاه‌هایی را که یک گروه هم‌صدا قبول دارند یا در یک حوزه مطالعاتی توسط جمع پذیرفته شده است، «ارتدکس» می‌نامند و اقتصاد نئوکلاسیک هم از آن جهت که جریان اصلی و تفکر و مکتب نهادینه شده به شکل سنتی در اقتصاد است، اقتصاد ارتدکس نامیده می‌شود. نک: (ارتدکس) <https://fa.wikipedia.org/wiki/> و نک: (اقتصاد دگراندیشانه) <https://fa.wikipedia.org/wiki/>

برای نمونه «گونار میردال»^۱، معتقد است که به دلایل منطقی تا به حال علم اجتماعی «بی طرف» وجود نداشته است و از این به بعد هم نخواهد داشت. هر محققاً موقع جست و جوی حقیقت، مانند دیگر رفتارهای معنادارش، خواه، ناخواه از ارزش های معینی پیروی می کند، لکن این ارزش ها ممکن است به شکل پنهانی و در ضمیر ناخودآگاه او، به طور مبهم و نامعینی عمل کنند؛ به گونه ای که هیچ گاه متوجه حضور آنها نشود (بختیاری، ۱۳۷۹، ج ۲۳، ص ۱۰۳). اعتقاد میردال بر این است که بر خلاف آنچه در پیش گفتار کتاب ها می آید، تمام نوشته های علوم اجتماعی مملو از قضاوت های ارزشی است (میردال، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۵). امکان تمایز میان اقتصاد اثباتی و هنجاری وجود ندارد و تظاهر به چنین کاری فقط نوعی خودفریبی است و در اقتصاد هیچ اظهار نظری مبتنی بر امور واقعی نداریم که از نظر اخلاقی بی طرف باشد (بلاگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸۰).

اقتصاددان شاخص دیگری که معتقد است در هیچ علمی، نظریه پردازی فارغ از ارزش گذاری ممکن نیست و هیچ اقتصاددانی نمی تواند به لحاظ اخلاقی در برابر مسائل و موضوعات مطروحه در اقتصاد بی طرف باشد، «آمارتیا سن»^۲ است که ثابت می کند رفتارهای واقعی انسان تحت تأثیر ملاحظات اخلاقی است. وی معتقد است فاصله ایجاد شده میان اقتصاد سنتی و اخلاق، باعث نارسایی در اقتصاد سنتی شده است. به اعتقاد سن، اقتصاد دو منشأ دارد، یکی اخلاق و دیگری مهندسی، که باید هر دو مورد توجه باشد. به نظر سن، حداقل دو موضوع محوری در توجه به پیوند اخلاق با اقتصاد وجود دارد: یکی پیوند انگیزه و اخلاق؛ به این معنا که اصولاً الزامات اخلاقی نمی توانند در رفتار واقعی انسان ها - که موضوع مطالعات اقتصادی است - پیامد و اثری به همراه نداشته باشند. دوم، موضوع دیدگاه مطلوب و سعادت نهایی در اقتصاد است که چیزی فراتر از معیارهایی همچون کارایی اقتصاد است، بلکه دیدگاه وسیع تری از سعادت که ابعاد اخلاقی را نیز در بردارد، مد نظر اقتصاد به ویژه اقتصاد رفاه است (سن، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۸۳).

«فریتز مک لاپ»^۳ نیز از دیگر اقتصاددانان برجسته ای است که تفکیک میان اقتصاد اثباتی و هنجاری را مورد نقد قرار داده است (توکی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۱۴۲). اقتصاددانان بزرگ دیگری چون «ترنس هاچیسون»^۴ و «پل ساموئلسون»^۵ بر این باورند که بسیاری از نظریه های اقتصادی،

1. Gunnar Myrdal (1898-1987).
2. Amartya Kumar Sen (1993)
3. Fritz Machlup (1902-1983).
4. Terence Hutchison (1912-2007).
5. Paul Samuelson (1915-2009).



معیارهای اثبات‌گرایان منطقی و پوپری‌ها در ارزیابی نظریه را برآورده نمی‌کنند (هاوسمن، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۴۳). در هر صورت، بسیاری از اقتصاددانان به لزوم ملاحظه همزمان بحث‌های اثباتی و هنجاری در علم اقتصاد تصریح دارند.

اعتقاد به عدم تحقق علم اقتصاد فارغ از ارزش، برخی از اقتصاددانان را بر آن داشت که به منظور دفاع از گیوتین هیوم، ارزش‌ها را به دو قسم غیر قابل مناقشه از یک‌سو و ارزش‌های مورد مجادله و بحث‌انگیز از سوی دیگر، تقسیم کرده و ارزش‌های غیر قابل مناقشه را در اقتصاد اثباتی وارد کنند. برای نمونه «ارنست نیگل»^۱، ارزش‌ها را به دو دسته ارزش‌دوایی‌های مبتنی بر توصیف و ارزش‌دوایی‌های مبتنی بر ارزیابی تقسیم می‌کند. ارزش‌دوایی‌های مبتنی بر توصیف همان داورهای روش‌شناختی شامل مواردی مانند معیار گزینش موضوع پژوهش و شیوه بررسی آن، معرفی ضوابط داورهای معتبر مثل پیروی از قواعد منطق‌صوری، گزینش داده‌ها بر اساس منابع موثق و غیره هستند. ارزش‌دوایی‌های مبتنی بر ارزیابی یا همان داورهای ارزشی متضمن ارزیابی میزان مطلوبیت گزاره‌های ناظر به اوضاع جهان است؛ مانند بررسی میزان پسندیدگی انواع معینی از رفتارهای انسانی و پیامدهای اجتماعی حاصل از آن رفتارها. نیگل معتقد است که علوم اجتماعی نمی‌توانند کارکردی بدون داورهای روش‌شناختی داشته باشند، اما دست‌کم در اصول می‌توانند خود را از قید برخی تعهدات در قبال داورهای ارزشی و هنجاری‌ها سازند (بلاگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳).

نمونه دیگر، «مارک بلاگ»^۲ است که همانند نیگل معتقد است که آموزه علوم اجتماعی عاری از ارزش منکر ارزش‌دوایی‌های روش‌شناختی نیست. وی به پیروی از آمارتیا سن، ارزش‌ها را به دو دسته اساسی و غیر اساسی یا خالص و ناخالص تقسیم می‌کند. یک ارزش‌دوایی در صورتی برای یک فرد خالص و اساسی است که فرض شود در تمامی شرایط قابل تصور موجود باشد و گر نه آن ارزش‌دوایی خالص نخواهد بود؛ برای نمونه ارزش‌دوایی رایجی که می‌گوید رشد اقتصادی که بر حسب درآمد ملی واقعی اندازه‌گیری می‌شود، همیشه امری مطلوب است، یک ارزش‌دوایی اساسی نیست؛ زیرا اگر فرض شود که رشد اقتصادی منجر به بدتر شدن وضعیت درآمدی درصد قابل توجهی از مردم می‌شود، همین ارزش‌دوایی رایج کنار گذاشته می‌شود. بلاگ معتقد است این تمایز به ما کمک می‌کند که بحث‌های دربردارنده ارزش‌دوایی‌های

1. Ernest Nagel (1901-1985)
2. Mark Blaug (1927-2011)

غیراساسی را به شکل معقول در عرصه عمومی مطرح و در مورد آن گفت‌وگو کنیم و وجوه غیرعقلایی آن را به کناری نهاده و نهایتاً به ارزش‌داوری خالصی برسیم که کاملاً مبتنی بر امور واقع هستند (بلاگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵).

البته، بلاگ بر این باور است که معمولاً قلمرو اقتصاد اثباتی کوچک‌تر و دامنه اقتصاد هنجاری بزرگ‌تر از آن چیزی است که اقتصاددانان تصور می‌کنند. بر همین اساس، در انتقاد از رویکرد کسانی همچون «جورج کریستوفر آرچیبالد»^۱ و «پیتر هنیپ‌مان»^۲ که اقتصاد رفاه را شاخه‌ای از اقتصاد اثباتی دانسته‌اند، قائل است که سخن گفتن از اقتصاد رفاه اثباتی به معنای به کار بردن زبانی پر از تناقض خواهد بود؛ زیرا در اقتصاد رفاه، ترجیح یک وضعیت اقتصادی نسبت به وضعیت دیگر بر اساس معیارهای اخلاقی صورت می‌پذیرد و به عبارتی، مبانی اقتصاد رفاه شامل حاکمیت مصرف‌کننده^۳، ناپدرسالاری^۴ و اتفاق آراء^۵ و نیز قضیه دست‌نامرئی^۶ که به مثابه سنگ بنای اقتصاد رفاه است، همگی جزء گزاره‌های اخلاقی مناقشه‌پذیر و داوری ارزشی بوده و از همین رو، تنها در چارچوب اقتصاد هنجاری قابل طرح هستند، ولی بلاگ، از سوی دیگر، این تفکر خام که گزاره‌های ارزشی نمی‌توانند به محک معقول استدلال درآیند، وارد می‌کند. به نظر بلاگ، تمایز گزاره‌های اثباتی در مقابل گزاره‌های هنجاری حداکثر یک تمایز روش‌شناختی است و به حوزه‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مربوط نیست. بلاگ معتقد است، هر چند پیشرفت علمی تنها زمانی تحقق می‌یابد که نقش امور واقع را در بررسی‌هایمان به حداکثر و نقش ارزش‌ها را به حداقل برسانیم، ولی با این حال نباید به این خطا دچار شویم که به طور کلی فاصله بین امور واقع و امور ارزشی را منحل کنیم (بلاگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۱۹۴).

به اعتقاد او، با وجود گیوتین هیوم و وجود شکاف منطقی بین هست‌ها و باید‌ها، قلمرو «هست‌ها» پیوسته در قلمرو «باید‌ها» نفوذ می‌کند و گزاره‌های هست‌داز پیوسته در پرتو گزاره‌های باید‌دار ارزیابی می‌شوند (بلاگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۹۴).

نکته قابل تأملی که باعث تقویت اعتقاد به عدم امکان تحقق اقتصاد فارغ از ارزش می‌شود، این است که اقتصاد از جمله علوم اجتماعی است که به مطالعه رفتار انسان‌ها در زمینه‌های

1. George Christopher Archibald, also known as Chris Archibald (1926-1996)

2. Pieter Hennipman (1911-1994)

3. Consumer sovereignty

4. Non paternalism.

5. Unanimity

6. Invisible hand theorem.

تولید، توزیع، مبادله و مصرف می‌پردازد. رفتار انسان‌ها که موضوع علوم انسانی است، سه ویژگی مهم دارد که موضوعات علوم طبیعی از آنها بی‌بهره‌اند:

۱. رفتار انسان‌ها بر خلاف موضوعات علوم طبیعی، تابع فرهنگ و اندیشه است. رفتار انسان تابع اندیشه او و اندیشه او برخاسته از فرهنگ و هنجارها و پیش‌فرض‌های اوست. انسان یک موجود فرهنگی است و موجودات فرهنگی آنچنان رفتار می‌کنند که می‌اندیشند و پشتوانه اندیشه‌های آنها، باورها و ارزش‌های مورد قبول و پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های اوست و به تعبیری در پس اندیشه هر انسانی، دنیایی نهفته است.

۲. رفتار انسان‌ها، حاصل اراده و اختیار است.

۳. رفتار انسان‌ها هدفدار است و هدفی را تعقیب می‌کند.

تفاوت دیگری که علوم انسانی با علوم طبیعی دارد از حیث روش مطالعه و تحقیق است؛ زیرا داده‌های علوم طبیعی نسبت به داده‌های علوم انسانی از تنوع، تغییرات، پیچیدگی‌ها و در نتیجه از احتمالات کمتری برخوردارند؛ زیرا این داده‌ها نه تحت تأثیر فرهنگ‌ها و هنجارها شکل می‌گیرند؛ نه با اراده و اختیار تحقق پیدا می‌کنند و نه هدفدار هستند؛ و در نهایت اینکه ممکن است با تغییر شرایط طبیعی و جغرافیایی و یا مصنوعی، این داده‌ها متحول شوند.

خلاصه اینکه در علوم طبیعی - بر خلاف علوم انسانی - عوامل دخیل در ایجاد داده‌ها خیلی راحت‌تر قابل شناسایی و در کنترل محقق هستند و محقق به راحتی و در کوتاه‌مدت می‌تواند عاملی را حذف یا اضافه کند و اثر آن را در ایجاد داده بررسی کند، در حالی که برای نمونه، یک اقتصاددان با یک جامعه سیال بشری و مجموعه‌ای از رفتارهای آگاهانه مواجه است که متأثر از عوامل متعددی همچون فرهنگ، اختیار و هدفمندی است که این عوامل به راحتی قابل کنترل نبوده و حتی گاهی برخی از این عوامل و یا میزان تأثیر آنها به راحتی قابل شناسایی نیستند. بنابراین، روش تحقیق و مطالعه در علوم طبیعی، به طور معمول بر اساس آزمون و تجربه و بسیار متفاوت از روش تحقیق و مطالعه در علوم انسانی است. می‌توان گفت که روش تحقیق غالب در علوم طبیعی، استقرائی است که قوانین کلی بر اساس مشاهدات جزئی و تعمیم آنها به دست می‌آید، ولی روش غالب در علوم انسانی، قیاسی اس، یعنی فرایندی که با اهداف و مفروضات شروع و در نهایت، راه صحیح عمل را نشان می‌دهد. این روش با دلایل منطقی و محکم بیان می‌کند که باید اینگونه رفتار کرد و چنانچه رفتار مورد عمل مطابق با آن نباشد، دلایل مجاب

می‌کند که عمل جاری باید عوض شود. در استدلال قیاسی - بر خلاف استقراء - فرد با استفاده از قوانین معین منطق از احکام کلی به احکام جزئی می‌رسد. به عبارت دیگر، از احکام کلی نتایج جزئی گرفته می‌شود.

با توجه به این تفاوت‌ها می‌توان گفت: در علوم انسانی و از جمله اقتصاد، زمینه برای ورود ارزش‌ها بسیار فراهم‌تر از علوم طبیعی و گاهی اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا بحث ورود ارزش‌ها از دو جهت مطرح می‌شود: یکی از جهت موضوع علم و دیگری از جهت خود محقق و نظریه‌پرداز در علم. علوم طبیعی از حیث موضوع، بر خلاف علوم انسانی هیچ‌گاه تحت تأثیر هنجارها و ارزش‌ها واقع نمی‌شود و حداکثر این است که بگوییم پیش‌فرض‌ها و داورهای ارزشی نظریه‌پرداز در فرایند تحلیل علمی و نظریه‌پردازی او، وارد می‌شوند. البته، از این جهت نیز به دلیل تفاوت ماهوی روش تحقیق و مطالعه در علوم انسانی، اگر زمینه برای ورود ارزش‌ها در این گونه علوم بیشتر نباشد، به طور قطع کمتر نیست.

بنابراین، اگر اقتصاد بخواهد رسالت واقعی خود یعنی بررسی و مطالعه رفتار اقتصادی انسان‌ها به عنوان موجوداتی هوشمند، متأثر از فرهنگ، دارای عنصر اراده و اختیار و هدفمند را داشته باشد، باید ناگزیر و به طور اجتناب‌ناپذیر، ورود برخی از ارزش‌ها را بپذیرد.

بنابراین، بر فرض امکان تحقق علوم طبیعی فارغ از ارزش نیز وجود داشته باشد، به سختی می‌توان تحقق اقتصاد فارغ از ارزش را پذیرفت. برخی مانند «کارل مانهایم»^۱؛ فیلسوف و جامعه‌شناس مجاری‌الاصول، تلویحاً به این نکته اشاره کرده‌اند که دانشمندان علوم طبیعی در آثارشان مصون از مداخله ایدئولوژی‌اند و تنها علوم طبیعی است که می‌تواند عاری از ارزش‌گذاری باشد (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۵۷).

۲. ارتباط منطقی بین گزاره‌های اثباتی و هنجاری

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، هیوم و پیروان او، تمایز میان گزاره‌های اثباتی و هنجاری را بر اساس تفکیک میان «باید» و «هست» مبتنی کرده‌اند. به عقیده آنها، «باید»‌ها و «نباید»‌های اخلاقی و حقوقی هیچ‌گاه نمی‌تواند از «هست» و «نیست»‌های تکوینی به دست آید و فیلسوفان اخلاق و حقوق باید از این نوع مغالطه به شدت بپرهیزند. بنابراین، اختلاف‌های طبیعی هرگز

1. Karl Mannheim (1893 - 1947)



نمی‌تواند مجوز حقوق و تکالیف متفاوت باشد.

هیوم اذغان می‌کند که در تمام سیستم‌های اخلاقی که تاکنون با آنها مواجه شده‌ام، این نکته وجود دارد که مؤلف تا یک مرحله‌ای روش معمول استدلال را می‌پیماید، برای نمونه وجود خدا را ثابت می‌کند و یا ملاحظات خود را پیرامون امور انسانی ارائه می‌دهد، اما ناگهان دچار شگفتی می‌شوم که می‌بایم به جای به کار بردن روابط معمولی «هست» و «نیست»، قضیه‌ای وجود ندارد که در آن از «باید» و «نباید» برای ارتباط استفاده نشده باشد. این تغییر غیر قابل فهم و غیر قابل پذیرش است؛ زیرا هیچ توضیح و دلیلی بر چگونگی استنتاج گزاره‌های مشتعل بر رابطه «باید» و «نباید» از مقدماتی کاملاً متفاوت و مشتعل بر رابطه «هست» و «نیست» ارائه نمی‌شود. بنابراین، تمایز خیر و شر نه در روابط اشیاء عینی یافت می‌شود و نه با دلیل اثبات می‌گردد و در نتیجه تمام سیستم‌های اخلاقی عامیانه بی‌اعتبار هستند (مدرسی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۸۳). شبهه مذکور، به زبان منطقی چنین تقریر می‌شود: در نتیجه قیاس، هرگز نمی‌توان لفظی را به کار برد که در هیچ یک از دو مقدمه آن نیامده باشد: از ضمیمه کردن دو مقدمه که مشتعل بر هست و نیست‌اند، نمی‌توان نتیجه‌ای را به دست آورد که باید و نباید را در بر داشته باشد؛ پس از نظر منطقی، به هیچ وجه امکان استنتاج باید از هست وجود ندارد.

اما مهم‌ترین نقدی که بر این اعتقاد وارد است، این است که - بر خلاف آنچه هیوم و پیروانش پنداشته‌اند - به لحاظ منطقی ارتباط میان «باید» و «هست» کاملاً گسسته نیست و برخی از بایدها ریشه در امور واقع دارند، به این نحو که در تمام قضایای از سنخ «هست»‌ها، همیشه جزئی به نام «ماده» وجود دارد که اغلب ذکر نمی‌شود. این جزء می‌تواند ضرورت، امکان یا امتناع باشد. اگر قضیه‌ای بیانگر ارتباط علی و معلولی باشد، مانند قضیه شرطیه‌ای که در آن، تحقق شرط، علت تامه تحقق جزا است ماده آن قضیه، ضرورت بالقیاس خواهد بود؛ یعنی وجود معلول، در ظرف تحقق وجود علت، ضرورت بالقیاس دارد. این ماده قضیه می‌تواند در نتیجه قیاس منطقی به صورت لفظ «باید» ظاهر شود؛ پس در این گونه موارد، بایدی که در نتیجه قیاس می‌آید، چیزی نیست که در هیچ‌یک از دو مقدمه نباشد؛ برای مثال اگر بتوان گفت که ترکیب اکسیژن و هیدروژن (به نسبت معین و در وضعی خاص) علت پیدایش آب است، این قضیه را به صورت شرطیه نیز می‌توان بیان کرد؛ یعنی بگوئیم: «اگر اکسیژن و هیدروژن با یکدیگر ترکیب شوند، آب پدید می‌آید»، و بعد این قضیه را به آن ضمیمه می‌کنیم که «اما آب پدید آمده است». در این صورت، قیاسی استثنایی حاصل می‌شود که نتیجه آن این است: «باید اکسیژن و هیدروژن با

یکدیگر ترکیب شده باشند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۸۶). بنابراین در مواردی که «استها» علت تامه پدیده‌ای هستند، می‌توان «بایدها» را نتیجه گرفت (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۷۶). البته، این در صورتی است که علت تامه از علل انحصاری باشد و الا اگر علت تامه، جانشین‌پذیر باشد، «باید» در قالب قضیه شرطیه منفصله نتیجه‌گیری می‌شود، برای نمونه، اگر هر یک از «جریان الکتریسته»، «اصطکاک در اثر حرکت» و «تغییرات شیمیایی گرمازا» علت تامه ایجاد گرما باشند و گرمایی هم پدید آمده باشد، می‌توان نتیجه گرفت که «باید یا الکتریسته‌ای جریان یافته باشد یا اصطکاک در اثر حرکت پدید آمده باشد یا تغییر شیمیایی گرمایی رخ داده باشد».

بنابراین، مبنای اعتقاد هیوم در تمایز اثباتی و هنجاری که معتقد است منشأ هیچ «باید» و «لزومی»، امور واقع نیست، باطل است. به بیان دیگر، می‌توان «لزوم» را بر حسب منشأ آن به سه دسته تقسیم کرد:

۱. لزوم دستوری: لزومی که منشأ آن دستور کسی است و با صرف نظر از آن دستور، آن لزوم در موضوع مورد بحث، واقعیتی ندارد. مثل اینکه رئیس اداره بگوید: «لازم است همه کارمندان مرخصی خود را کتباً از ریاست درخواست کنند».

۲. لزوم توافقی: لزومی که منشأ آن توافق و قرارداد خاصی است و با صرف نظر از آن توافق، واقعیتی ندارد. مثال: (طبق توافق به عمل آمده) لازم است هر ماه دست‌کم یک جلسه داشته باشیم.

۳. «لزوم یا ضرورت بالقیاس الی الغیر» که به طور مختصر «لزوم یا ضرورت بالقیاس» گفته می‌شود: لزومی که برای چیزی در مقایسه با چیز دیگر ثابت می‌شود. این لزوم ارتباط واقعی میان دو چیز است که می‌توانیم از آن خبر بدهیم و با صرف نظر از دستور و قرارداد میان انسان‌ها نیز واقعیت دارد و دستور و قرارداد، در آن تغییری ایجاد نمی‌کند. مثال: صاحب‌نظران بر لزوم جذب نقدینگی برای مهار تورم و کاهش آن تأکید می‌کنند و به تعبیر دیگر، برای اینکه تورم مهار شود، باید نقدینگی کاهش یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۷۶).

لزوم یا ضرورت بالقیاس که به معنای لزوم یا ضرورت چیزی در مقایسه و با فرض چیز دیگر است، برای علت در مقایسه با معلول خود و برای معلول در مقایسه با علت تامه خود و برای یکی از دو معلول علت تامه در مقایسه با معلول دیگر آن، قابل فرض است. ضرورت بالقیاس، به حسب مورد، اعم از ضرورت بالغیر - که به ضرورتی اختصاص دارد که معلول از علت خود دریافت می‌کند - است. به علاوه در ضرورت بالغیر، وجود معلول - که ضرورت خود را از علت



دریافت کرده - و وجود علت لازم است، ولی ضرورت بالقیاس در عالم فرض و در صورت عدم علت و معلول نیز برقرار است (مصباح، ۱۳۹۲، ج ۸، ص ۶۸).

به بیان دیگر، از لزوم دسته سوم تعبیر به لزوم تکوینی و در مقابل، از لزوم در موارد اول و دوم، تعبیر به لزوم اعتباری می شود که تنها بر اساس دستور یک شخص یا توافق خاصی، ابداع یا اعتبار شده است و هیچ پشتوانه واقعی نداشته و از هیچ واقعیتی حکایت نمی کند.

بنابراین، نمی توان لزوم اعتباری را از متن تکوین و معلومات حقیقی استخراج کرد. البته، در این گونه موارد هم - در صورتی که علم به نوع رفتار اعتبار کنندگان و اغراض آنها داشته باشیم و بدانیم که از چه راه هایی می توانند به اهدافشان برسند و کدام راه از نظر آنها ارجح است و بدانیم اعتبار کنندگان غیر از این روش را انتخاب نمی کنند - از مجموع این علوم حقیقی و تکوینی می توان به لزوم های اعتباری پی برد. نکته دیگر در مورد لزوم های اعتباری این که تا زمانی که آنها از پشتوانه لزومی تکوینی برخوردار نشوند و به تعبیری، اطاعت از آنها ضرورت بالقیاس پیدا نکند، نمی توانند موجد اثری در خارج باشند (مدرسی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۰۰).

نکته دیگر آن که در مسائل علوم اجتماعی و اخلاقی از جمله در مسائل علم اقتصاد همانند مسائل علوم طبیعی، در صورتی که هنوز پدیده معلول، محقق نشده باشد و تحقق آن از جهتی مطلوب باشد و ایجاد علت یا علل تامه آن در حیطه قدرت عوامل انسانی اعم از فرد، گروه، نهاد یا دولت باشد، به منظور تحقق آن پدیده مطلوب، به همان شیوه ای که در استنتاج «باید» گذشت، توصیه به ایجاد علت یا علل تامه می شود؛ یعنی اگر علت تامه، انحصاری باشد اعم از این که در واقع علت تامه دیگری برای آن پدیده نباشد و یا هنوز علت تامه دیگری کشف نشده باشد و یا در اوضاع فعلی به دلیل فقدان شرایط کافی و یا وجود موانعی، امکان تأثیرگذاری آن علت دیگر نباشد؛ در همه این موارد - به منظور سیاست گذاری برای تحقق پدیده مد نظر - تنها توصیه به ایجاد آن علت تامه موجود و مؤثر می شود و اگر علت تامه، جانشین پذیر باشد، در شکل قضیه منفصله به ایجاد دست کم یکی از علل تامه توصیه می شود؛ دست کم از این جهت که در علت تامه جانشین پذیر، گاهی برخی از آنها نسبت به ایجاد معلول، هم افزا هستند که در این صورت، می توان توصیه به ایجاد علل هم افزا در کنار یکدیگر داشت.

روشن است که اگر در علت تامه جانشین پذیر بنا به شرایط و دلایلی یکی از علل نسبت به بقیه، رجحان داشته باشد، برای مثال، دسترسی به آن آسان تر و یا کم هزینه تر باشد، در این صورت به همان میزان، توصیه بیشتر به آن علت راجح خواهد بود.

با توجه به مطالب پیش گفته، روشن شد که بر خلاف زعم هیوم و پیروان او، برخی از هنجارها ریشه در امور واقعی دارند و سرّ ارتباط یک هنجار با امور واقعی این است که آن هنجار، علت تامه یک پدیده واقعی است و از همین رو، برای تحقق آن پدیده، گریزی جز تحقق آن هنجار نیست که این موضوع، دو نتیجه مهم در پی دارد:

۱. تفاوتی نمی کند این گونه هنجارهای مرتبط با واقع، با چه الفاظ و یا در چه شکل و قالبی بیان شوند، گاهی با الفاظ مختلف و در قالب جمله به ظاهر خبری بیان می شود؛ مانند «راستگویی ارزش است»، «راستگویی خوب است»، «راستگویی فضیلت است»، و یا «راستگویی یک ضرورت است». و گاهی در قضیه به ظاهر انشائی؛ نظیر «باید راست بگویی» و یا «راست بگو».

۲. ملاک جواز استعمال بایدها در تمام علوم حقیقی عبارت است از اینکه آن هنجار علت تامه یک امر واقعی بوده و با آن، رابطه ضرورت بالقیاس داشته باشد و از این جهت فرقی میان علوم حقیقی طبیعی مثل فیزیک و علوم حقیقی غیر طبیعی مثل اخلاق و اقتصاد نیست. اینکه برخی گفته اند بهره گیری علم اقتصاد از «بایدها»های توصیه ای و تجویزی در مقابل «بایدها»های ارزشی مانعی ندارد، سخنی بدون ملاک و غیر قابل پذیرش است؛ زیرا ملاک استعمال این دو دسته بایدها در علم اقتصاد و هر علم حقیقی دیگری عبارت است از مبتنی بودن آنها بر امور واقعی، و از این جهت این دو دسته بایدها تفاوتی با هم ندارند، لکن بایدهای ارزشی بر خلاف بایدهای تجویزی مبتنی بر امور واقعی مطلوب غیر مادی و غیر ملموس است و به نظر می رسد غفلت از همین نکته، سبب چنین اشتباهی شده باشد.

اما راجع به اینکه مطلوبیت امور واقعی مرتبط با بایدهای ارزشی از چه راهی تشخیص داده می شود؛ همان گونه که در بایدهای تجویزی، پدیده ای از آن جهت که نیازی از نیازهای مادی انسان را با واسطه یا بدون واسطه تأمین می کند، مطلوب واقع می شود و تشخیص مطلوبیت این گونه پدیده ها آسان است، گاهی پدیده ای از آن جهت که رافع و پاسخ گوی نیازهای معنوی و مطابق با فطرت است، هدف و مطلوب انسان واقع می شود و بایدهای ارزشی، مرتبط با این دسته از پدیده هاست و مطلوبیت این گروه اگر بیشتر از قبلی نباشد کمتر نیست.

برای نمونه، هدف نهایی در اخلاق قرب الی الله که کمال نهایی انسان و ضامن سعادت ابدی وی است، معرفی می شود که این هدف پاسخگویی خداجویی و کمال طلبی فطری انسان است. هر انسانی بر اساس فطرت خود نیاز دارد که تا آنجا که ممکن است به وسیله قرب معنوی به



خداوند تکامل پیدا کند که مراتب این نیاز خیلی بیشتر و گسترده‌تر از نیازهای مادی است. در واقع، تنها راه تکامل انسان، تقرب به خداست؛ زیرا فقط خداوند کمال مطلق است و به علاوه صفت کمال، بالاصاله از آن اوست؛ در حالی که صفت کمال در غیر او که عبارت باشد از مخلوقاتش، عاریتی است از ناحیه او؛ بنابراین هر قدر مخلوقی به لحاظ معنوی به خداوند نزدیکتر شود به همان میزان کاملتر می‌شود. پس اگر علم اخلاق به رفتارهایی مثل راستگویی، درستکاری و امانتداری توصیه می‌کند، به این دلیل است که این گونه رفتارها باعث تکامل انسان و تقرب الی الله می‌شوند. به عبارت دیگر، مفاد جمله «باید راست بگویی» این است که بین راستگویی و کمال نهایی انسان ارتباط برقرار است (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۱) و به عبارتی، دروغگویی سبب می‌شود که انسان به کمال نهایی خود نرسد.

نتیجه آنکه بر اساس نقد دوم، تقابل کلی گزاره‌های هنجاری با گزاره‌های اثباتی و اینکه به لحاظ قواعد منطقی، هیچ «باید»ی از «هست» نتیجه نمی‌شود، صحیح نیست و به بیان دیگر، تنها برخی از گزاره‌های هنجاری هستند که مبتنی بر واقعیت نیستند نه همه آنها. بنابراین، اساس تفکیک میان علوم اثباتی و هنجاری بر اساس تمایز میان «هست» و «باید» زیر سؤال می‌رود و بر این اساس، تفاوتی میان امکان علمی بودن علوم اثباتی و هنجاری وجود ندارد و تنها نکته مهم این است که در اقتصاد و تمامی علوم حقیقی دیگر فقط از هنجارهایی استفاده شود که ریشه در امور واقعی دارند (ابوطالب، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۵۵).

به هر حال، تفکیک اقتصاد اثباتی از اقتصاد هنجاری، نه ممکن است و نه مطلوب. از نظر فلسفی این تفکیک ممکن نیست؛ زیرا علاوه بر آنچه توضیح دادیم، ارزش‌ها از طرق مختلف به قضایای اثباتی راه خواهند یافت و از نظر کاربردی این تفکیک مطلوب نیست؛ زیرا پیامدهای ناگواری دارد که به برخی از آنان اشاره خواهد شد.

شیوه‌های ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی

همان‌گونه که در فرضیه پژوهش بیان شد، تفکیک اقتصاد اثباتی از اقتصاد هنجاری - از نظر فلسفی - امکان‌ناپذیر است. ممکن است گزاره‌های اقتصاد اثباتی در ظاهر خبری محض به نظر برسند که خبر از واقعیتی عینی می‌دهند، اما نباید از این نکته غافل شد که همه گزاره‌های اثباتی مسبوق به گزاره‌های ارزشی هستند. ارزش‌ها از راه‌های گوناگونی به گزاره‌های اثباتی وارد

می‌شوند که در این بخش از پژوهش به چند مورد اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که این موارد با استقراء حاصل شده‌اند و حصر عقلی نیست و ممکن است راه‌های ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی بسیار بیشتر از این موارد باشد. مک‌لاپ نیز فهرست ۱۲ گانه‌ای از چگونگی تأثیر ارزش‌ها بر نظریات اقتصادی ارائه کرده است (نک: مک‌لاپ، ۱۳۸۱، ج ۳۱، ص ۱۷۰-۱۷۱).

پیش فرض‌های پژوهش

هر پژوهش علمی مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که انتخاب این پیش فرض‌ها بر اساس ارزش‌ها صورت می‌گیرد. به دیگر سخن، پیش فرض‌ها در علوم انسانی قضایای بنیادینی هستند که نظریه‌های علمی خواسته یا ناخواسته بر مبنای آن‌ها شکل می‌گیرند (Davis et al., 1998, vol, 2 p. 28). نظریه‌پردازان معمولاً چنین می‌اندیشند که این پیش فرض‌ها جهان‌شمول هستند و سپس از آنها برای استخراج قوانین علمی استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، در اقتصاد متعارف رفتار اقتصادی انسان با پیش فرض خودخواهی و نفع‌طلبی تصمیم‌گیرنده مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گیرد، حال آنکه انسان‌ها ممکن است با ملاحظات اخلاقی یا مسائل معنوی یا اشتیاق برای دست‌یافتن به اهداف متعالی اقدام به تصمیم‌گیری اقتصادی نمایند (انس‌زرقا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۸). واقعیت این است که در روش‌شناسی اقتصاد متعارف، چگونگی انتخاب پیش فرض‌ها به صورت صریح مورد توجه قرار نگرفته است. در برخی موارد پیش فرض‌ها به صورت پیش‌تجربی و با استفاده از تأملات درونی نظریه‌پرداز انتخاب شده و در مواردی دیگر بر تجربی بودن آن تأکید شده است. برخی نیز اهمیتی برای چگونگی انتخاب پیش فرض‌ها قائل نیستند و بیشتر به توانایی پیش‌بینی نظریه‌ها توجه کرده‌اند. از منظر اقتصاد اسلامی، لازم است که پیش فرض‌ها و اصول موضوعه به عنوان قواعدی جهان‌شمول، از منبعی خطاناپذیر و دارای بالاترین شناخت در مورد انسان و اجتماع دریافت شود که همان وحی است (انس‌زرقا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۵).

انتخاب موضوع پژوهش

پژوهشگر هنگامی که موضوعی را انتخاب می‌کند، با یک رویکرد ارزشی این کار را انجام می‌دهد. از نظر او، نفس دانستن و به ویژه دانستن در مورد موضوع انتخابی، امری شایسته و شریف است (مصباح، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۱۱۰-۱۱۳). شاید بتوان مدعی شد که همه پژوهشگران به ویژه



پژوهشگران علوم اجتماعی هدفشان حل مسائل و رفع موانع است؛ زیرا از منظر آنان حل مشکلات جامعه و رفع نیازهای جامعه و موانع پیش رو کاری پسندیده و ارزشمند است. علاوه بر آن، نفس مفاهیم و موضوعات علوم اجتماعی و به ویژه اقتصاد ارزش بار هستند. با توجه به این که مفاهیم اجزای اصلی نظریه‌های علمی هستند، (Turner, 1988, vol.1, p. 15) و نظریه‌ها بر پایه همین مفاهیم شکل می‌گیرند، دارای بار ارزشی می‌شوند. در نتیجه، در تعریف این گونه مفاهیم هرگز نمی‌توان یک تعریف مشترک برای همه فرهنگ‌ها ارائه کرد، بلکه این مفاهیم در هر فرهنگی با توجه به مبانی آن فرهنگ تعریف خاص خود را دارد (یوسفی و غفاری، ۱۳۹۶، ج ۱۷، ص ۸۶).

روش پژوهش

یکی از راه‌های ورود ارزش‌ها به قضایای اثباتی، روش پژوهش است. هر پژوهشگری برای سامان‌دهی پژوهش خود، روشی را بر می‌گزیند. انتخاب روش به صورت تصادفی صورت نمی‌گیرد، بلکه پژوهشگر با یک قضاوت ارزشی روش پژوهش خود را انتخاب می‌کند. از نظر او روش انتخاب شده بهتر از سایر روش‌ها است (مصباح، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۱۱). به عنوان مثال، آنچه در دهه‌های اخیر در میان اقتصاددانان رایج شده، استفاده از روش‌های ریاضی، کمی کردن متغیرها و استفاده از تحلیل آماری است. این تأکید فراوان بر کمی کردن، برگرفته از ارزش‌های خاصی است که موجب می‌شود از متغیرهایی که قابلیت کمی شدن ندارند غفلت شده و تصویری تحریف شده از واقعیت ارائه شود (انسزرقا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۹).

ذهن پژوهشگر

این درست است که پژوهشگر نمی‌تواند نظر، سلیقه و خواست شخصی خود را در علم وارد کند و باید صادق و امانت‌دار باشد، اما این بدان معنا نیست که ذهن پژوهشگر هیچ تأثیری در نتیجه پژوهش ندارد. پژوهشگر نمی‌تواند در موضوع پژوهش خود بی‌نظر باشد و از موضوع عکس برداری کند. حتی عکاس نیز در عکس برداری بی‌نظر نیست.

لئو اشتراوس^۱ هنگام بررسی آثار وبر بیان می‌کند که اگر وبر در آثار خود از فضایل و معایب

1. Leo Strauss (1899 - 1973)

فکری و اخلاقی مکاتب گوناگون به زبان ستایش و سرزنش سخن نمی‌گفت، این آثار و نوشته‌ها نه تنها کسالت‌بار و ملال‌آور، بلکه بی‌معنا بودند (اشتراوس، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۲). حتی ماکس وبر که بر بر تفکیک بدون قید و شرط واقعیت‌های تجربی از ارزیابی این واقعیت‌ها پای می‌فشارد، نه فقط شرایط تاریخی و نظر دانشمند را در طرح پژوهش و پرسش آن دخیل می‌داند، بلکه دانشمند را موظف به اظهار نظر کرده و معتقد است که اگر نظر خود را بیوشانند و بخواهند فقط گزارشگر باشند، کاری مخالف شرافت فکری کرده‌اند (اشتراوس، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۳). با این بیان، او حتی پای اخلاق را نیز به مباحث علم اثباتی باز می‌کند.

اهداف پژوهش

تحقیق، پژوهش و تولید علم از جمله رفتارهای اختیاری انسان هستند که برای رسیدن به هدفی در زندگی انتخاب می‌شوند. اهداف کلی، متوسط و نزدیک یک علم به عنوان ارزش‌هایی تلقی می‌شوند که به پژوهش‌های آن علم جهت می‌دهند. اگر غایت اقتصاد، حداکثر کردن مطلوبیت و ثروت باشد، این خود ارزشی است که پژوهش‌های اقتصادی را در راستای حداکثر کردن مطلوبیت و ثروت بسیج می‌کند؛ به طریق مشابه اگر غایت اقتصاد را حداکثر کردن عدالت، رفاه همگانی یا زمینه‌سازی برای تقرب به پروردگار در نظر بگیریم، این ارزش پژوهش‌های اقتصادی را به سمت و سویی دیگر با نتایجی دیگر سوق خواهد داد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۱۵).

معرفت‌شناسی

یکی از مهم‌ترین مسیرهایی که ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی راه می‌یابند، معرفت‌شناسی است (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۵۳). پاسخ به این پرسش‌ها که چه منابعی می‌توانند معرفت‌بخش باشند و شناخت ما با واقعیت چه رابطه‌ای دارد، ماهیت هنجاری و ارزشی دارد. این که تنها تجربه و حس را منبع شناخت بدانیم، نتایجی بسیار متفاوت از آن خواهد داشت که وحی را نیز به عنوان یک منبع شناخت بپذیریم. در حالی که اقتصاد متعارف تنها بر تجربه به عنوان منبع شناخت تکیه می‌کند، اقتصاد اسلامی دلایل نقلی (قرآن و سنت) را نیز به عنوان منبع شناخت به رسمیت می‌شناسد. اعتبار این ادله نقلی به اعتبار مرجعیت پیامبر و امامان با پشتوانه برهان عقلی در علم کلام اثبات می‌شود. (حسین‌زاده، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۱۴).



هستی‌شناسی

هستی‌شناسی نیز از آن دست مبانی است که مسیر ورود ارزش‌ها به گزاره‌های اثباتی را باز می‌کند. نگرش پژوهشگر به عالم هستی، و انتخاب یک مبنای هستی‌شناختی می‌تواند بر نتیجه تحقیق اثر بگذارد. به عنوان مثال، یک پژوهشگر با مبنای هستی‌شناختی الحادی ممکن است در هنگام پژوهش در موضوع منابع طبیعی، به این نتیجه برسد که مقدار این منابع از آغاز درست نبوده است، اما یک پژوهشگر مسلمان با مبانی هستی‌شناختی توحیدی معتقد است که آسمان و زمین آفریده خداوند حکیم است و خداوند آن را به گونه‌ای آفریده که هر چه برای زندگی خوب انسان ضروری است، در آن موجود باشد. با این مبنا، هر نوع ناکافی بودن منابع طبیعی را به رفتار انسان نسبت می‌دهد نه به اصل خلقت. کمبودها می‌تواند به علت اتلاف، اسراف یا بهره‌برداری افراطی از منابع باشد (انس زرقا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۷).

اقتصاد متعارف که همان مکتب لیبرال سرمایه‌داری است، مبتنی بر دو مبنای هستی‌شناختی است: دئیسم^۱ و ناتورالیسم^۲. مطابق مبانی دئیسم، خداوند صرفاً خالق هستی است، اما پروردگار آن نیست و هیچ دخالتی در هستی ندارد (کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۱۷۹). از پیامدهای این مبنا می‌توان به جدا شدن انسان از آموزه‌های وحیانی، نفی ارتباط خدا با علم طبیعت پس از خلقت و اتکا به خرد انسانی اشاره کرد (باربور، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۷۵-۷۶؛ گلدمن، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۲-۷۵). بر مبنای دئیسم، خداوند خالق هستی است و طبیعت را چنان قانون‌مند آفریده که بی‌نیاز از مداخله الهی است. نتیجه این مبنا، حاکمیت قوانین طبیعی بر همه امور دنیا از جمله جوامع انسانی است که به «ناتورالیسم» شهرت دارد. ناتورالیسم مکمل «دئیسم» است؛ زیرا با نفی تدبیر الهی در جهان، حاکمیت قوانین طبیعی جای آن را خواهد گرفت. در علم اقتصاد دستاورد این دو مبنای هستی‌شناختی، آزادی اقتصادی، نفی همه قیود محدودکننده فرد و جدا شدن اقتصاد از اخلاق متعالی و ارزش‌های والای انسانی بوده است (تفضلی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۰-۸۶).

انسان‌شناسی

نگاه پژوهشگر به انسان و مبانی انسان‌شناختی وی نیز یکی از راه‌های ورود ارزش‌ها به موضوع



۷۶

فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق پژوهی

سال پنجم

شماره سوم

پاییز ۱۴۰۱

1. Deism
2. Naturalism

مورد پژوهش است. اقتصاد متعارف بر مبانی انسان‌شناختی ای بنا شده است که از آن جمله می‌توان به اومانیزم،^۱ فردگرایی،^۲ سودگرایی^۳ و لیبرالیسم^۴ اشاره کرد. مطابق اندیشه اومانیزم، اصالت نه به خدا که به انسان داده می‌شود. تجربه انسان تنها ملاک شناخت حقیقت است و اندیشه و خواست انسان ملاک خوبی‌ها، بدی‌ها، قوانین و مقررات خواهد بود (آربلاستر، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۴۰-۱۸۳؛ دیویس، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۸). مطابق با مبنای فردگرایی در اقتصاد، دارایی هر کس متعلق به خود اوست و خداوند، جامعه یا دولت در آن حقی ندارد و فرد هر گونه که خواست می‌تواند با مال خود رفتار کند (آربلاستر، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۸). در نتیجه، همین مبناست که مالکیت خصوصی اصالت می‌یابد و تمایلات مصرف‌کننده به جای نیازهای او به جریان تولید جهت می‌دهد. سودگرایی و لذت‌گرایی که در اقتصاد پیشینه‌کردن سود و مطلوبیت خوانده می‌شود نیز به وضوح زیربنای رفتار تولیدکننده و مصرف‌کننده در اقتصاد متعارف است. نکته شایان توجه آن است که از نظر بنتام، این که انسان‌ها لذت بیشتر را هدف قرار می‌دهند، نه تنها توصیف رفتار انسان‌ها است بلکه مورد توصیه بوده و امری مطلوب تلقی می‌شود (لنکستر، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۲۳۹). از نظر آنان سودگرایی روی دیگر سکه قانون طبیعی است (شومپتر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۷۳). بدین ترتیب، سودگرایی نیز ریشه در ناتورالیسم دارد. لیبرالیسم نیز با تکیه بر دو مبنای اصالت فرد و آزادی فردی به عنوان برجسته‌ترین آموزه تمدن غرب (آربلاستر، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۹۰۶). بستر اصلی شکل‌گیری و گسترش علوم انسانی غربی را فراهم کرده است (ایروانی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۲۳). با تکیه بر این مبنا، نخستین مانع آزادی که دخالت امور ماورای طبیعی است انکار شد و در نتیجه، آن وحی و دین هیچ‌گونه دخالتی در مسائل اقتصادی نخواهد داشت (ایروانی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۲۴).

آفات تفکیک اقتصاد اثباتی و هنجاری

این تفکیک از منظر کاربردی نیز پیامدهای نامطلوبی را به دنبال دارد که برخی از پژوهشگران حامی تفکیک به این تالی فاسدها توجهی ندارند. پُر واضح است که عده‌ای دیگر به این پیامدهای سوء و ناگوار توجه دارند و با انگیزه‌های نامطلوب این بحث‌ها را دنبال می‌کنند.

1. Humanism
2. Individualism
3. Utilitarianism
4. Liberalism



انگیزه‌های تفکیک اقتصاد اثباتی و هنجاری

همان‌گونه که بیان شد، تفکیک مباحث اثباتی و هنجاری، پیامدهای نامطلوبی به دنبال دارد که گاهی برخی از افراد با این انگیزه‌ها تلاش می‌کنند به آن نتایج نامطلوب دست پیدا کنند. به عنوان نمونه‌ای از این انگیزه‌ها و پیامدها می‌توان به نفی علم دینی، ترویج سکولاریسم، تداوم سلطه اقتصاد سرمایه‌داری و استعمار اشاره کرد.

نفی علم دینی

یکی از مهم‌ترین استدلال‌های مخالفان علم دینی به طور عام و علم اقتصاد اسلامی به طور خاص، تفکیک اثباتی و هنجاری یا تفکیک حوزه دانش از ارزش است. آنان معتقدند: با توجه به این که هدف دین سعادت و کمال انسان است، مباحث دینی متعلق به حوزه ارزش‌ها و هنجارها است که در حوزه مفاهیم اعتباری جای می‌گیرند؛ حال آن که علم جهان خارج را توصیف می‌کند و با مفاهیم حقیقی سر و کار دارد و نسبت به ارزش‌ها بی‌طرف است.

با این بیان علم و دین دو مقوله جدا از یکدیگرند و از هست و نیست باید تولید نمی‌شود. از منظر این گروه، علم دینی به معنای آمیختن ارزش با دانش و در نتیجه به غلط انداختن خود و دیگران است و در نتیجه، اصطلاح اسلامی کردن علوم، ترکیبی بی‌معنا است؛ زیرا دینی و اسلامی کردن به معنای دخالت دادن ارزش‌های اسلامی و دینی در علم، دخالت دادن تعلقات و دل‌بستگی‌های پژوهشگر در حقایق علمی و نتیجه‌گیری مغرضانه از داده‌های علمی است (باربور، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۵۸).

مروّجان اندیشه تفکیک اثباتی از هنجاری تلاش دارند تا علوم انسانی به طور عام و علم اقتصاد به طور خاص را به عنوان علمی که از عینیت و واقعیت جهان خبر می‌دهند، معرفی نمایند و از ورود ارزش‌های دینی و فرهنگی خاص هر جامعه به آن جلوگیری کنند. بدین ترتیب ارزش‌های پنهان در قضایا و نظریه‌های این علوم بر جامعه حاکم شده و زمینه سیطره و سلطه علمی، فرهنگی و اقتصادی آنان را فراهم می‌نماید.

ترویج سکولاریسم

سکولاریسم مهم‌ترین آموزه مدرنیته است که در حوزه‌های مختلفی وارد می‌شود. در حوزه



۷۸

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی | سال پنجم | شماره سوم | پیاپی ۱۴۰۱

الهیات، سکولاریسم بر جدایی دین و دنیا و جدایی انسان از آموزه‌های دینی در زندگی روزمره تأکید می‌کند. بدیهی است که در این معنا سکولاریسم دین را نفی نمی‌کند، بلکه ناظر به عدم دخالت آن در سامان‌دهی امور دنیوی انسان است. در حوزه سیاست، سکولاریسم به جدایی دین از سیاست معنا شده و دولت از این که مشروعیت و اهداف خود را بر مبنای دین تعریف کند، منع می‌شود. در حوزه اجتماع، سکولاریسم از شکل‌گیری روابط اجتماعی انسان‌ها بر اساس دین جلوگیری می‌کند.

در فرهنگ سکولار عناصر معنوی و روحانی حضور ندارند و ارزش‌ها با معیارهای عرفی و انسانی تعیین می‌شوند و از ارزش‌های دینی احتراز می‌شود. ادعای اصلی سکولاریسم این است که بشر با رسیدن به بلوغ عقلانیت و قدرت تفکر دیگر نیازی به دین ندارد. در حوزه اقتصاد نیز سکولاریسم ورود ارزش‌های دینی به نظریه‌ها و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را منع می‌کند و همه چیز را در همین جهان خلاصه می‌کند.

تفکیک مباحث اثباتی از هنجاری، نوعی ترویج سکولاریسم است؛ زیرا این تفکیک از ورود ارزش‌های دینی و اسلامی به علوم انسانی جلوگیری می‌کند و در نتیجه، آنچه در جامعه ملاک اجرا و عمل واقع می‌شود، علوم انسانی سکولار و تهی از ارزش‌های دینی و اسلامی است.

تداوم سلطه اقتصاد سرمایه‌داری

علوم انسانی سکولار به طور عام و اقتصاد متعارف به طور خاص همواره برای کنترل و یکدست سازی جامعه و تقویت نظام سرمایه‌داری تلاش کرده است. تفکیک اقتصاد اثباتی از هنجاری، اقتصاد نئوکلاسیکی مدرن را در قالب یک دانش عینی جهان شمول با ارزش‌های مورد قبول همگان به جهانیان معرفی می‌کند. بدین ترتیب با معرفی اقتصاد سرمایه‌داری به عنوان یک حقیقت علمی، مفاصل آن نظیر فاصله طبقاتی و تداول ثروت در دست اغنیا را از تیررس اعتراض وجدان‌های بیدار محفوظ نگه می‌دارد و به تداوم سلطه اقتصاد سرمایه‌داری بر جهان کمک می‌کند. امروزه سرمایه‌داری با تأسیس نظام اقتصادی جهانی، تلاش می‌کند با استفاده از صلح یا خشونت، همه کشورها را در یک شبکه مناسبات کالایی اسیر کرده و کشورهای صاحب سرمایه را در تمام جهان کنترل کند. نظام اقتصاد سرمایه‌داری ارزش‌ها و آرمان‌های غربی را در قالب سبک زندگی و الگوهای خاص تقاضا و مصرف، با استفاده از ارتباطات و رسانه مطلوب جلوه داده و به کشورهای فرودست دیکته می‌کند که این روند موجب سیطره آنان می‌گردد.



استعمار

علم و دانش در طول تاریخ بشر مایه و عامل دست‌یابی به قدرت بوده و این ابزار در میان ملت‌های مختلف دست به دست شده است. اما هنگامی که ملت‌های استعمارگر به دانش دست یافتند، آن را در خدمت استعمار و سرکوب ملت‌ها مورد استفاده قرار دادند. امروزه قدرت‌های استعماری با استفاده از همین علوم انسانی سکولار و احاطه فکری و علمی در جوامع به طوری که افکار عمومی خیلی متوجه این نوع بهره‌کشی برده‌داری نوین نشوند، سعی می‌کنند آنها را در جهت استثمار قرار دهند و بهره‌کشی کنند.

نتیجه این می‌شود که به گفته اسپیواک،^۱ شخص مغلوب نمی‌تواند حرف بزند، مگر این که فرایند تبدیل خود به سوژه در نظام نواستعماری را متوقف نماید. زمانی که اندیشمندان غربی نتوانند سخنان خود را از زبان این شخصیت‌های درجه دوم و سرکوب شده بیان کنند، و خود آنها نیز از خودشان سخنی نداشته باشند، آن‌گاه هیچ سخن غیر استعماری یا ضد استعماری شکل نخواهد گرفت (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۴۵).

تأکید بر تفکیک مباحث هنجاری از اثباتی، مانع ورود ارزش‌های فرهنگی، دینی و اسلامی در علوم انسانی شده و زمینه تداوم استعمار فرهنگی و اقتصادی را فراهم می‌آورد. بدیهی است که با ورود ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی و دینی به علوم انسانی، این علوم متحول شده و نمی‌توانند به عنوان ابزاری برای استعمار و سلطه مورد استفاده واقع شوند.

نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه، می‌توان گفت که تفکیک اقتصاد اثباتی و هنجاری نه ممکن است و نه مطلوب. ممکن نیست؛ زیرا در علوم انسانی به طور عام و در اقتصاد به طور خاص، قضایای اثباتی صرف وجود ندارد و ارزش‌ها از راه‌های گوناگونی نظیر پیش‌فرض‌های پژوهش، انتخاب موضوع پژوهش، روش پژوهش، ذهن پژوهشگر، اهداف پژوهش و مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی پژوهش به قضایای اثباتی وارد می‌شوند. از سوی دیگر این تفکیک مطلوب نیست؛ زیرا پیامدهای ناگواری نظیر نفی علم دینی، ترویج سکولاریسم، تداوم سلطه اقتصاد سرمایه‌داری و استعمار را در پی دارد.

1. Gayatri Chakravorty Spivak (Born: 1942)

فهرست منابع

- ابوطالب، مصطفی. (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی نظریات مصرف در اقتصاد اسلامی ... رساله دکتری.
- اشتراوس، لئو. (۱۳۷۳). حق طبیعی و تاریخ. (ترجمه: باقر پرهام). تهران: نشر آگاه.
- انس زرقا، محمد. روش‌شناسی اقتصاد اسلامی. (۱۳۸۲). (ترجمه: ناصر جهانیان و علی اصغر هادوی‌نیا). مجله اقتصاد اسلامی، ۱۰(۵)، ص ۱۱۳-۱۲۴.
- ایروانی، جواد. (۱۳۹۱). تأثیر مبانی جهان بینی و انسان‌شناختی بر علوم انسانی با تأکید بر دانش اقتصاد. فصلنامه تخصصی علوم انسانی اسلامی، مجموعه مقالات نخستین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی، ۱(۱)، ص ۳۱۵-۳۵۴.
- آریلاستر، آتوننی. (۱۳۸۸). ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب. (ترجمه: عباس مخبر). تهران: نشر مرکز.
- آشوری، داریوش. (۱۳۷۴). فرهنگ علوم انسانی. تهران: نشر مرکز.
- باربور، ایان. (۱۳۷۹). علم و دین. (ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بختیاری، صادق. (۱۳۷۹). اقتصاد اثباتی، اقتصاد هنجاری و اقتصاد اسلامی. مجله نامه مفید، ۲۳(۶)، ص ۹۹-۱۰۹.
- بلاگ، مارک. (۱۳۸۰). روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چه گونه تبیین می‌کنند. (ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی). تهران: نشر نی.
- پالمر، مایکل. (۱۳۸۸). مسائل اخلاقی: متن آموزشی فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات سمت.
- توکلی، محمد جواد. (۱۳۹۷). بررسی امکان‌پذیری تمایز اقتصاد اسلامی اثباتی و هنجاری. مجله اقتصاد اسلامی، ۱۸(۷۲)، ۵-۳۳.
- توکلی، محمد جواد. (۱۳۹۷). تحلیل انتقادی دوگانه اثباتی و هنجاری در اقتصاد بر اساس آراء شهید صدر. مجله مطالعات اقتصاد اسلامی، ۱۱(۱)، ۱۴۱-۱۶۸.
- جوادی‌آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تحقیق و تنظیم احمد واعظی. قم: نشر اسراء.
- حسین‌زاده، محمد. (۱۳۹۳). مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی در اندیشه اسلامی، دفتر اول: ارائه مبانی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۸). بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشگاه امام حسین (ع). ۲۶ فروردین ۱۳۸۸، برگرفته از سایت <https://farsi.khamenei.ir/newspart/index?tid=2703>
- دادگر، یدالله. (۱۳۹۰). تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد). قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- داو، شیلا سی. (۱۳۸۸). کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد. (ترجمه: محمود متوسلی و علی رستمیان). تهران: جهاد



دانشگاهی.

دیویس، تونی. (۱۳۷۸). اومانیسیم. (ترجمه: عباس مخبر). تهران: نشر مرکز.
 رجبی، محمود. (۱۳۹۰). امکان علم دینی. مجله معرفت فرهنگی اجتماعی، ش ۸. ص ۲۸-۵.
 ژید، شارل؛ ریست، شارل. (۱۳۹۶). تاریخ عقاید اقتصادی: از فیزیکرات‌ها تا استوارت میل. (ج ۱، چاپ پنجم، ترجمه: کریم سنجایی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
 سبحانی ثابت، علی؛ سبحانی، حسن. (۱۳۹۷). روش‌شناسی اقتصاد متعارف و مسئله انتخاب پیش فرض‌ها: رویکردی بدیل در علم اقتصاد اسلامی. مجله مطالعات اقتصاد اسلامی. ش ۲۰، ص ۷۷-۵۵.

سروش، عبدالکریم. (۱۳۵۸). دانش و ارزش. تهران: انتشارات یاران.
 سلدن، رمان؛ ویدوسون، پیتر. (۱۳۷۲). راهنمای نظریه ادبی معاصر. (ترجمه: عباس مخبر). تهران: انتشارات طرح نو.

سن، آمارتیا. (۱۳۹۴). اخلاق و اقتصاد. (ترجمه: حسن فشارکی). تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه.
 شجاعی زند، علیرضا. (۱۳۸۱). عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
 شومپتر، جوزف. (۱۳۷۵). تاریخ تحلیل اقتصادی از آغاز تا سده هجدهم. (ترجمه: فریدون فاطمی). تهران: نشر مرکز.

صدر، سید محمد باقر. (۱۳۵۸). اقتصاد برتر. (ترجمه: علی اکبر سیویه). تهران: انتشارات میثم.
 صدر، سید محمد باقر. (۱۳۷۵). اقتصادنا. مشهد: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه خراسان.

فناپی اشکوری، محمد. (۱۳۹۶). تأملی در پوزیتیویسم منطقی. مجله کیهان اندیشه، ش ۳۴. ص ۹۳-۱۰۳.

کاپلستون، فریدریک. (۱۳۷۰). تاریخ فلسفه (فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم). (ج ۵، ترجمه: جلال‌الدین اعلم). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی سروش.

گلدمن، لوسین. (۱۳۷۵). فلسفه روشنگری. (ترجمه: و پژوهش شیوا کاویانی). تهران: انتشارات فکر روز.
 لنکستر، لین. (۱۳۸۰). خداوندان اندیشه سیاسی، (ج ۳، ترجمه: علی رامین). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مدرسی، سید محمد رضا. (۱۳۷۱). فلسفه اخلاق: پژوهش در بنیانهای زبانی، فطری، تجربی، نظری، و دینی اخلاق. تهران: انتشارات سروش.

مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۸). آموزش فلسفه، (ج ۱). تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
 مصباح، مجتبی. (۱۳۸۹). تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی. مجله معرفت فرهنگی اجتماعی. ش ۵.

ص ۱۰۳-۱۲۲.

مک‌لاپ، فریتز. (۱۳۸۱). اقتصاد اثباتی و دستوری. (ترجمه: یدالله دادگر). مجله نامه مفید، ش ۳۱.

۱۵۱-۱۸۴.

میردال، گونار. (۱۳۵۷). طرحی برای مبارزه با فقر جهانی. (ترجمه: قهرمان قدرت‌نما (بابک قهرمان)).

تهران: انتشارات امیر کبیر.

نظری، حسن‌آقا. (۱۳۸۹). روش‌شناسی تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری و بازنگری آن در راستای نظریه

پردازی علم اقتصاد اسلامی. مجله روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۶۴ و ۶۵. ۳۳-۴۲.

وارنوک، مری. (۱۳۸۰). فلسفه اخلاق در قرن بیستم. (ترجمه و تحشیه: ابولقاسم فسایی). قم: انتشارات

بوستان کتاب.

هاوسمن، دانیل ام. (۱۳۹۱). فلسفه اقتصاد، مروری بر ادبیات. (ج ۱، ترجمه: سیدحسین رضوی پور).

تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

همایون کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۷۴). ایدئولوژی و روش در اقتصاد. (ترجمه: م. قانده). تهران: نشر مرکز.

یوسفی، احمدعلی؛ غفاری، مجتبی. (۱۳۹۶). نقش مفاهیم ارزش‌محور در سامان‌دهی ساختار نظام

اقتصادی. مجله معرفت اقتصاد اسلامی، ش ۱۷، ۸۵-۱۰۲.

یونگر، اندرو ام. (۱۳۸۶). تمایز اثباتی - هنجاری در علم اقتصاد و تقدم تاریخی آن بر تمایز واقعیت -

ارزش. (ترجمه: علی نعمتی). مجله اقتصاد اسلامی، ۷(۲۶)، ۱۴۹-۱۸۰.

Blaug, M. (1980). *The Methodology of Economics: Or, How Economists* Cambridge: Cambridge University Press.

Davis, J. B., Hands, D. W., & Maki, U. (Eds.). (1998). *The Handbook of Economic Methodology*. Edward Elgar publication.

Durkheim, E. (1982). *Rules of Sociological Method* (S. Lukes, Ed.; W. D. Halls, Trans.; Later prt. edition). Free Press.

Mannan, M. A. (1983). Islamic Economics as a Social Science: Some Methodological Issues. *Journal of Research in Islamic Economics*, 1(1), 41-50.

Noko, J. (2014). On facts and values: Critique of the fact-value dichotomy in economics. *Real-World Economics Review*, 13(66), 30-37.

Turner, J. H. (1988). *Theory Building in Sociology: Assessing Theoretical Cumulation*. SAGE Publications, Inc.

Weber, M. (1949). *Methodology of Social Sciences* (A. Sica, Ed.; E. Shils & H. Finch, Trans.). New York: The Free Press



